



درسوگِ مینا

(مجموعه ی اشعار و دل نوشته های منتخب فراخوان مینا)

- تهیه در: کانون مطالعات بین المللی و فرهنگی دانشجویان دانشگاه تهران
- مدیر طرح: احسان محمدی
- گردآوری و ویرایش: لیلا رضوانی / سجاد احمدلو / فاطمه رضوانی
- عکاسی: مرجان عابدینی / حسن ملکی / قاسم جعفری
- صفحه آرایی: سید شهاب الدین آشتیانی
- طراحی جلد: مرتضی رحمتی
- نوبت چاپ: چاپ اول - آذر ۱۳۹۴
- شمارندگان: ۱۰۰۰
- ناشر: اداره ی کل فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران

• با تشکر ویژه از:

دکتر مجید سرسنگی، معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران
محمد هادی عسگری، مدیرکل فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران



«این حادثه (منا) به هیچ وجه نباید فراموش شود...»
مقام معظم رهبری

دیدار مسئولان و دست اندرکاران حج با رهبر انقلاب
۲۷/۷/۱۳۹۴



تقدیم به خانواده های عزیز قربانیان منا و ملت شریف ایران

در «منا» تا ابد سوگوار شدیم!

دکتر مجید سرسنگی؛ معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران

به نام خدا

آنچه در حج امسال رخ داد، جهان اسلام را در بهت و شگفتی و سوگ فرو برد. «منا» قربانگاه زائرانی شد که می رفتند تا با کوبیدن سنگ های خود بر پیکره ی نمادین شیطان، جان خود را از آلودگی ها بری کرده و آواز خوش پیمان دوباره ی بندگی خداوند را زمزمه کنند. حج ناتمام زائران سپیدپوش امت اسلامی غم فراوانی را در دل ها جاری کرد، اشک های بسیاری را جاری ساخت و خشم بی حدی را نسبت به کسانی که خود را «خادمین حرمین شریفین» می نامند اما با بی تدبیری تمام جهان اسلام را داغدار کردند، برانگیخت. دانشگاه تهران، به عنوان «نماد آموزش عالی کشور»، همپای دیگر اقشار مردم شریف ایران، از همان روزهای اول این حادثه ی جانکاه، تلاش کرد تا با ایفای نقشی فعال، با خانواده ها و بازماندگان این رخداد تأثیر برانگیز همدردی کند و یاد آنان را که مظلومانه در منا به آسمان پر کشیدند، زنده نگاه دارد.

برگزاری برنامه های متعدد در سوگواری این غم بزرگ و نیز بررسی ابعاد مختلف این فاجعه از جمله ی فعالیت هایی بود که در دانشگاه تهران به سامان گرفت تا نشان دهد که جامعه ی دانشگاهی کشور این بار نیز چون همیشه در قبال رخدادهای مرتبط با جهان اسلام سکوت نکرده و وظیفه ی خود را در قبال آنچه که مسلمانان جهان را آزرده کرده است، انجام می دهد. یکی دیگر از برنامه های دانشگاه تهران در رابطه با فاجعه ی منا، برگزاری رخدادی هنری در قالب دعوت از شاعران کشور برای خلق آثاری با موضوع این واقعه بود. پس از اعلام فراخوان «یادواره ی شعر منا» آثار بسیاری از سراسر ایران اسلامی و از سوی جمع کثیری از شاعران متعهد کشور به دبیرخانه ی این رخداد فرهنگی و هنری واصل شد. از میان تعداد بسیاری از آثار رسیده، پس از داوری استادان حوزه ی شعر و ادبیات، تعداد ۷۷ اثر برای انتشار در کتابی تحت عنوان «در سوگ منا» انتخاب شد.

مراسم اختتامیه ی این یادواره ی ادبی با حضور جمع کثیری از استادان، دانشجویان، مدیران و مسئولان بلندپایه ی اجرایی و فرهنگی کشور - و از جمله حجت الاسلام والمسلمین قاضی عسگر (نماینده ی محترم ولی فقیه در امور حج و زیارت و سرپرست حجاج ایرانی) - در تالار امیر کبیر معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد.

کتاب «در سوگ منا» را می توان نماد و جلوه ی تعهد جامعه ی ادبی و دانشگاه تهران به ملت بزرگ و شریف ایران، احساسات و عواطف مردم عزیزش و تلاشی در جهت زنده نگاه داشتن یاد و خاطره ی قربانیان فاجعه ی منا دانست. به طور جدی بر این باوریم که دانشگاه تهران به عنوان نماد آموزش عالی کشور، باید در حوزه های فرهنگ و هنر هم نماد و الگوی تعهد به جامعه باشد. در پایان سخن، با این امید که اثر حاضر مورد توجه و استفاده ی خوانندگان گرامی قرار گیرد، مایلم از کانون مطالعات بین المللی و فرهنگی دانشجویان دانشگاه تهران، و مجموعه ی همکارانم در اداره ی کل فرهنگی و اجتماعی، و حوزه ی معاونت فرهنگی، به خاطر تلاش های ارزشمند و تأثیرگذار در برگزاری آیین بزرگداشت و یادبود قربانیان فاجعه ی منا و هم چنین کوشش های شایسته در تمامی مراحل فراخوان، دریافت آثار و چاپ کتاب ماندگار «در سوگ منا» تشکر کرده و هم چنین از جامعه ی ادبی به پاس مشارکت ارزشمند در این مسیر، قدردانی نمایم.



چیزی به استخوان هایت اضافه نمی‌کنم
حتی به پیراهن گلدار اردیبهشت
که باد دکمه‌هایش را می‌بندد
بگذار آفتاب
بر دهان شعر
و بر اجساد کلمات بتابد
«مینا»

از راهی که رفته است برگردد
لباس احرام ات را بردارد
و پرنده‌ای که قسمتی از آسمان را فراموش کرده است
این شعر را بخواند
بگذار حجاز
ساعت
کلمات
و فصل را فراموش کند
باید
به خیابان بروم
با اردیبهشت حرف بزنم
و به قطارهایی که از خواب پرندگان مهاجر می‌گذرند
عکس بوته‌های اطلسی را نشان بدهم
♦ فاطمه بیرانوند





داغ ما مستدام می ماند
بغض ما بی کلام می ماند

عاشقان می دوند سمت وصال
عشق در ازدحام می ماند

حجر الاسود همیشه غریب
در غم استلّام می ماند

کعبه تنهاست کعبه مظلوم است
کعبه مثل امام می ماند

کربلایی دوباره در راه است
حج اگر ناتمام می ماند

زخم چندین هزار ساله ی ما
تا دم انتقام می ماند

دل امت در انتظار فرج
بین رکن و مقام می ماند
♦ زهرا بشری موحد





پاسبان لاله های خون جگر

منتظر باشید بت ها یک نفر خواهد رسید
از تبار بت شکن ها با تبر خواهد رسید

زیر پای کینه ی آل ستم له می شوند
پاسبان لاله های خون جگر خواهد رسید

((دیر آمد)) با ((نیامد)) فرق دارد، انتظار
قد عمر نوح هم باشد به سر خواهد رسید

گیرم این دوری شب یلداست اما عاقبت
هرچه طولانی که باشد تا سحر خواهد رسید

ابرها آماده ی باریدن رحمت شدند...
از حضور حضرت باران خبر خواهد رسید

مکه شد این روزها بتخانه ی آل سعود
منتظر باشند ابراهیم سر خواهد رسید

قصه های کودکی پایان خوبی داشتند
عاقبت آن مرد روزی از سفر خواهد رسید





از «من» که بگذری به مینا می توان رسید
وقتی فنا شوی به بقا می توان رسید

بت‌ها اگر چه راه به روی تو بسته اند
سوگند می خورم به خدا می توان رسید

یاران به شاهراه جدیدی رسیده اند
از مکه هم به کرب و بلا می توان رسید

دستی نمی رسید به فریادشان، دریغ!
تنها به بیکر شهدا می توان رسید

بزم فرشته های مقرب شروع شد
با تشنگی به جام بلا می توان رسید^۱

قانون عشق را به خط خون نوشته اند:
از راه زخم هم به شفا می توان رسید
♦ دادیار حامدی

۱- هر که در این بزم مقرب تر است / جام بلا بیشترش می دهند.





سفید و سیاه

سفر حج به خدا این همه طولانی نیست
قسمت منتظران سر به گریبانی نیست

گفتم ای عشق! چه آمد سر اسماعیلیم؟
پاسخ آمد که مگر موسم قربانی نیست؟

باز ای عشق! تو مهمانی و چشمت روشن!
سر در خانه ای امسال چراغانی نیست

به گمانم که عطش شرط لقاء الله است
باز هم آب در این سفره ی مهمانی نیست

من عزادار جهانم، چه سفید و چه سیاه
رنگ، معیار مسلمان و مسلمانی نیست

فارغ از مرز، شهیدان همه در یک ارضند
گیرم این پیکر بی جان، تن ایرانی نیست

رفت حاجی به طواف حرم و بازنگشت!
گفت دل کندن از این عشق به آسانی نیست

♦ محمدحسین ملکیان





در لحظه های تشنه حرفی از سفر زد
پروانه شد از پيله ی احرام پر زد

ابلیس را با سنگ ایمان کشت او که
سنگ خدایش را به سینه بیشتر زد

رودی که با موج عطش از راه آمد
از خود گذشت و دل به دریای خطر زد

در پنجه ی سوزان صحرا چشم خیسش
لیک های آخرش را شعله ور زد

در کارزار زخم ها برق نگاهش
بر چشم های پینه بسته بیشتر زد

ای لاله ی پرپر شده در مشت توفان!
سرمای دستانت چه داغی بر جگر زد

از آستین کینه دست ظلم روید
دست دعای شاخه ها را با تبر زد

با بال های خونی اش در باغ باور
پروانه شد از پيله ی احرام پر زد

♦ میثم داودی





حج امسال

در عید قربان قلب ما لرزید امسال
احساس ما داغ شمارادید امسال

ای کاش من هم با شما بودم عزیزان
این روزها از داغ فرسودم عزیزان

ای حاجیان قبله امن الهی
آینه داران حریم بارگاهی

دستان تان بوی خدا را داشت آری
لب های تان ذکر شفا را داشت آری

من در دعاهاتان نمی دانم چه خواندید
در آستان باصفای مروه ماندید

در ندبه های تان دعا خواندید انگار
امن یجیب وربنا خواندید انگار

چشم منا در سوگ تان باریدنی شد
آری خدا هم گریه هایش دیدنی شد



در حج شما با توطئه در گیر بودید
قربانی افراد بی تدبیر بودید

مفتی پیر پر دغا از جنس سنگ است
از حرف هایش خوانده ام خیلی دورنگ است

کی تا به حالا جرثقیلی سجده کرده
از حرف او معلوم شد او هست برده

او برده نفس پلید و فکر خویش است
قلب تمام ملت از او سخت ریش است

خاک مینا شرمنده این میهمانان
رفتند تا آرامگاه عشق آنان

آنان نگاه شان پر از لبخند حق بود
در چشم هاشان آیه پیوند حق بود

مانند مرغان مهاجر پر گشودند
حجاج بیت حق مسافر پر گشودند

ما در خبر ها گریه می خواندیم هر روز
در تیترا های بی شما دیروز و امروز

چشمان مردم رود شد در حج امسال
لبخند ما مفقود شد در حج امسال

آل سعودی باعث این کار بودند
سرباز هاشان کرکس و کفتار بودند





محسن فقط یک قاری خیلی جوان بود
مادر برایش مرغ دور از آسمان بود

صاحب عزا آقای ما صاحب زمان بود
او التیام زخم های قلب مان بود

آری ملایک تسلیت گفتند براو
هم باغ هم داوودی وهم یاس و شب بو

او بوی گل زیبایی رنگین کمان است
تسکین ما آقای خوب مهربان است

♦ سیده فرشته حسن زاده





اعجازی دوباره

نمی دانم به این سوها حواست هست ابراهیم!
چه نمرودی در این جا سر برآورده ست ابراهیم!

هزاران بتکده در قلب های خویش پنهانیم
تبر در دست های پرتوانت هست ابراهیم؟!

شکستی هرچه بت در شهر بود ای کاش می بردی،
به مرز سنگی اندیشه هامان دست ابراهیم!

جهنم در جهنم شیوه ی ما آتش افروزی ست
به اعجازی دوباره می شود دل بست ابراهیم؟!

پس از تو قبله را این قوم گم کردند گفتی که:
به سنگی می شود از دام شیطان رست ابراهیم!

« صفا » و « مروه » آری فرصت خوبی ست آن جا که
به « اسماعیل » و « هاجر » می توان پیوست ابراهیم!

« منی » و آرزوهای من و دستم به دامانت
رهایم کن، رها از این همه بن بست ابراهیم!

♦ نازنین مریم عمارلو





پدر رفته بود زیارت،
که برگردد
او طواف کرد...
آنقدر که از سطح جمعیت سر رفت
ما منتظر برگشت پدر هستیم
چشم به راه بودن سخت است
از خودت خبری بده
حتی اگر...
اگر...
خیرت باشد
♦ نیلوفر ناظری





تو گم می شوی؟...
یا من گم ات می کنم؟

جای نبودنت،
این روزهاست...
که بر روی گرد و خاکِ صندلی
فرو می رود

تو...
رفته بودی خدا را ببینی...
که جمعیت در تو گم شد

از خبری خودت را به من بده
دارم دوری ات را...
چرخ می کنم

پسرت...
از این به بعد است،
که به قاب عکس می گوید پدر
♦ نیلوفر ناظری





روی پله ها می نشیند
چشم می چرخاند
تا همه جا را ببند
زمین را جارو، ...
آب می پاشد
پیر زن همسایه!
پسر رفته بود خدا را ببیند
هنوز هم نیامده

منتظرم مادر بیاید
غذا درست کند
سیر شوم
جز گرسنگی،
چیزی نمی بینم
... من
من و پیرز زن همسایه

دلواپسی های هر دو مان یک معنی دارد
انتظار
♦ علیرضا ناظری





مادرم رفته بود
تا خدا را پیدا کند

اما با چشمان خودش دید
خدا گم نشده بود که پیدا شود

حج که از پیش مادر بر می گشت
توی تابوتی گره خورده،
خوابیده بود و داشت...
توی ذهنش،
از ملاقات با خدا حرف می زد

همه جا را می کردم...
روحی درون تابوت مادر بود،
که پیدا نمی شود
♦ علیرضا ناظری





دارد می آید کاروان، راه سفر دور است
این بوی اسفند است؟ یا نه، بوی کافور است؟

هر کاروانی می رسد تعداد افرادش
انگار خیلی کمتر از آمار مذکور است!

سعی صفا و مروه که خیلی صفا دارد!
هر کس می آید پس چرا اینقدر رنجور است؟!

- اینقدر غمگینی چرا؟! آنجا مگر بد بود؟!
حاجی نینم گریه هایت را... بلا دور است!

دلواپسم کردی، چرا خاکی است احرامت؟
حرفی بزن حاجی، اگر در گریه مقذور است

چیزی نگو حاجی، خودم ناگفته فهمیدم
در سطر سطر اشک هایت درد مسطور است

طبق کدامین رسم و آیین مسلمانی
در عید قربان ذبح اسماعیل، دستور است؟!



هرکس که آمد آرزویی داشت، اسرافیل
خاک مینا آخر چه جای نفخه ی صور است؟!*

بالای اعلامیه حالا جای خیرالحاج
مرحومه ی مغفوره و مرحوم مغفور است

ای رفته با امید و در تابوت برگشته
هم "حَجّ" تو "مَقْبُول" و هم "سَعی" تو "مَشْکُور" است

فرقی ندارد، کربلا باشد... مینا باشد...
لب تشنه هرکس کشته شد، سیراب محشور است
♦ علی فردوسی





از مینا آورده اند اخبار داغ دور را
نوحه خوان کو تا بخواند "سعیکم مشکور" را؟

جامه ی احرام پوشیدند، اما شد کفن
مرگ در هم کرده اینجا خاک را، کافور را

سرزمین وحی در دستان کفر است، ای دریغ
در سیاهی ها فرو بردند کوه نور را

شعله ی این خشم را دشنام هم بی فایده است
پس چه باید کرد آل اینقدر منفور را؟

چاره ای جز مشورت با قبضه ی شمشیر نیست
چون نمی داند طرف غیر از زبان زور را

هم تراز بشکه ی نفت است، لطفا قبرکن
باز بی زحمت بیا و پهن تر کن گور را

♦ علی فردوسی





جغرافیای غم

پرواز نود و چهار
دست تکان می دهد لبخندت را
وقتی ابلیس های مارک دار
انسانیت را نشانه رفته اند
سفید، سیاه، سرخ
فرقی نمی کند
اسماعیل سکوت نفسهایتان را اشک می ریزد
به چشمهایت بگو نقاشی کنند
درد را برسفیدی احرامت
جهان، جغرافیای غم را به تاریخ بسپار
♦ فرشته دروگر





تو در منا آتش زدی هر آنچه خوبی بود
داغ منا بر خنده های ما غروبی بود

آل سقوطی بی کفایت در منا مُردند
آلاله های ما درون عشق پژمردند

تو در سقوطی و نمی دانی که آنجایی
گویی که با مایی ولی در اصل بر مایی

خون کرده ای در دیده های ما و می بالی
گویی که از موج منا ای مکر، خوشحالی

محشر بپا شد در منا، گو تو کجا بودی
در دیده ها از خون مردم کرده ای رودی

داغ منا در دل چو یک ققنوس می ماند
آتش زدی دل را ببین ققنوس می خواند

در غُصه و خون جگر این است فریادم
آل سقوط این قصه می ماند مرا یادم





نه آب بود و نه تو بودی و نه آبادی
گرمای مطلق داد بر حجاج، آزادی

تو در **مینا** بر حاجیان بی حرمتی کردی
نگ است نام تو شود آوازه ی مردی
♦ امیر کلهر



این همه اشک و غم و فریاد ماتم بر هوا
دست های سرخ و خون آلود در حجم منا

این همه روح حسینی ، این همه جسم سفید
آسمان هم روی دنیا تیغ ظلمت را کشید

این همه دل های آبی زیر پای فاسقان
سرخی خون حسین و کربلایی جاودان

بستن آب و نگاه دردمند تشنگان
سد راه حاجیان و عاشقان و آسمان

این همه دشمن میان خانه ی امن خدا
عابران بی پناه و لشکر زاهد نما

این همه معراج و رفتن ، چشم بستن های پاک
این همه چشمان خونبار ، این همه زانو به خاک
♦ مریم میرعارفین





حج تو پر از کبودی ماتم بود
آشوب دوباره در دل عالم بود
روزی که تو را موج عطش می بلعید
لب تشنه ی ساحل تنت زمزم بود

انگار حسین سوی ما می آید
از خاک غریب کربلا می آید
امروز به پیشواز مهمانانش
با سعی و صفا سوی **منا** می آید

یک فوج کبوتر به سجود آمده اند
از مکه به کربلا فرود آمده اند
دیدیم یزیدیان ظالم این بار
در پیرهن آل سعود آمده اند

با زمزمه ی دعا بیا ابراهیم
دیدار پرنده ها بیا ابراهیم
امروز بیا به حج اسماعیلی
قربانکده ی **منا** بیا ابراهیم

گفتند به لاله ها شباهت دارد
پیراهن او به زخم عادت دارد
می رفت **منا** و من نمی دانستم
مهمانی ناب عرش دعوت دارد

♦ افسانه سادات حسینی





بخوان از چهرهٔ طفل یتیمی این مصیبت را
و بشنو از زبان سرزمین وحی، غربت را

منا این روزها حال و هوای دیگری دارد
به دوش خسته ی خود می کشد اندوه امت را

چه رنجی می کشد کعبه که می بیند حجاز امروز
گرفته دربرش فرزند نحس جاهلیت را

چرا کشتند زائرهای بیت الله را این قوم
بگو در صفحهٔ تاریخ بنویسند علت را

بگو آل سعود امسال در صنعا، تعز، مارب...
گرفت از چشم‌های چند کودک خواب راحت را

برای کودکی که بغض می گیرد گلویش را
چگونه شرح باید داد این جرم و جنایت را؟!

به پیغمبر قسم مکه دوباره فتح خواهد شد
و می گیرند از ما پاسخ این هتک حرمت را





لباس رزم می پوشیم و از مردن نمی ترسیم
که ما از کربلا داریم میراث شهادت را

غم داغ مینا از یاد ما هرگز نخواهد رفت
خدا لعنت کند این میزبان بی کفایت را...
♦ طیبہ عباسی



بر تارهای سپید، در پودهای سیاه

عاقبت شکست
بغضی که سال ها
در گلی منا مانده بود
و تکه تکه اش
با دستمال های سپید
از گونه ی زمین
فروشته شد
تا در روشنای ضمیر خاک
مچاله شود

هزار اسماعیل کوچک
پای بی پدری
بر خاک کوفتند
و چشمه
این بار از میان دو پلک ما
جوشیدن گرفت

کودکش را
این صبح ها





بدرقه می کند
تا سر خیابان
پدری که با بادهای غم انگیز کوچه هم
از پس زمینہ ی سیاهش
جدا نمی شود...
♦ مائده رجایی فر



باید که بالهای ملایک سپر شوند
روزی اگر که آینه ها در خطر شوند

گاهی قنوت وقت سحر بی نتیجه است
فریادهای بین گلو بی اثر شوند

آری سری ز بیکر حق می شود جدا
وقتی اسیر حادثه و زور و زر شوند

گرچه مهاجران الی اله رفته اند
تابا مدافعان حرم هم سفر شوند

برگی از این درخت هما کم نمیشود
حتی اگر تمام خلائق تبر شوند

فرموده است سیدما که به وقت خود
از غیرت سپاه عجم باخبر شوند

کافی ست تا اشاره کند رهبرم فقط
عباس های شیرخدا شیرتر شوند





بایک اشاره اش پدران بی پسر شوند
فرزندهای دشمن او بی پدر شوند

هل ناصر ندای ولی میرسد به گوش
وای از دمی که همسفران کور و کر شوند...
♦ محمود یوسفی



داریم چقدر بی صدا میسوزیم در این غم اربعین دوجا میسوزیم
هم یاد شهید کربلا میسوزیم هم یاد شهیدان منا میسوزیم

دریای غمی نشسته بر سینه ی ما
از جو رجفای آل مهمان کش ها

باظلم و ستم پوست برانداخته اید از خون بشرکاخ و بنا ساخته اید
در ظاهراگرچه برهمه تاخته اید در اصل، ولی قافیه را باخته اید

در ظاهر خود، آل سعودید شما
در اصل ولی آل یهودید شما

هرکس که شود عبد شما کور و کر است از ناله ی هل ینصرنی بی خبر است
این خانه که باظلم و ستم شعله ور است از خانه ی عنکبوت هم سست تر است

هم نسل به نسل پیرو قایبل اید
هم آل سعود، آل اسرائیل اید

برسینه ی اسلام نشستید شما پیمان برادری شکستید شما
یک بار دگر هم آب بستید شما از نسل یزید و شمر هستید شما



ای قوم، شبیه کوفیان صدرنگید
چون آل امیه ظالم و دل سنگید

باعزت واحترامان می آییم
باصاحب انتقامان می آییم

وقتش برسد تمامان می آییم
باسیدعلی امامان می آییم

شاگرد علوم مکتب عباسیم
ما منتقم صورت برگ یاسیم

♦ محمود یوسفی





به شهید محسن حاجی حسنی

مصدق خوش قره عینی شده ای
انگیزه ی هر شیون و شینی شده ای

(حاجی حسنی) بودی و با این پرواز
خوش باش که (حاجی حسینی) شده ای...

به شهید محسن حاجی حسنی قاری بین المللی

اشک است که رفته رفته جاری شده است
عشق است که غرق سوگواری شده است

با صوت خوش ات میان صحرای منا
هر زائر دلشکسته (قاری) شده است...

روح از تنم انگار جدا می کردی
آن لحظه که رو سوی منا می کردی

گفتی که به اتفاق برمی گردیم
ای کاش به وعده ات وفا می کردی...

به آل سعود بی کفایت

با آیه و ذکر و صلوات آمده ایم
در جستجوی راه نجات آمده ایم

ای آل سعود! آل شیطان! هشدار
ما در پی رمی جمرات آمده ایم...

♦ زهرا شعبانی





کعبه آغشته به خون است ، مینا غمگین است
این چه حجبی ست که اینقدر خدا غمگین است
مروه از وحشت این حادثه خون می گرید
در صفا نیست صفا، غار حرا غمگین است

تا مینا عرصه ی این فتنه ی شیطانی شد
آسمان تاب نیاورده و توفانی شد
حاجی آورد که قربانی خود را بدهد
از بد بخت در این حادثه قربانی شد

وسط این همه دیوار دری نیست چرا؟
دیگر از مردی و غیرت خبری نیست چرا؟
مفتی مفت خوران را چه به فتوا دادن؟
دیگر از دین محمد اثری نیست چرا؟

دیگر از صلح نگویید جدل در راه است
کعبه باید ببذیرد که هبل در راهست
باز هم فتنه به میدان نبرده آمده است
کاش حیدر برسد جنگ جمل در راه است

راستی اهل ولا! حیدر کرار کجاست؟
لشگر شیعه به پا خاسته سردار کجاست؟
«کعبه یک سنگ نشان است که ره گم نشود
حاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست»

♦ حسین طاهری





تاوان

موهای آشفته
ساعتی عقب مانده
چندشنبه هایی که نمی دانم
کدامشان عزای عمومیت
گواه نبودن کسیست
هوای خوب
بیشتر خاطره ایست از کودکی ام
که پدر می گفت
جز در خانه خدا به جای دیگری فکر نکن
بزرگ شدم
آنقدر که می فهمم
پدری که رفت در خانه خدا
و هیچگاه باز نگشت
مرحوم نیست
کشته شده اسمیت
حک شده در سناشنامه اش
کودکی ام زیاد بود
و هرچه فکر می کنم پدرم بود
که از تاوانی بزرگ می گفت
اذان را در شهادت سوم، داد می زد



آنقدر که ما فکر می کردیم اتفاقی افتاده
حالا درست افتاده
جرتقیل
یا ازدحام جمعیت
نمی دانم
ولی اتفاقی افتاده
که مادرم اذان را از شهادت سوم شروع می کند
و نشسته می خواند
نمازشیش را که صبحی ندارد
شناسنامه ها را جمع می کند
با مداد کودکی ام
مذهب را خط می زند
می نویسد زندگی
و ما دوباره شروع می شویم
تاوان را
پدری مهربان می بینیم
که از دری سوخته
محرابی خون الود
گودالی به خاک نشسته
به ما رسیده
موهایم را شانه می زند
ساعت را کوک می کند
و تمام روزهای هفته را
عید اعلام می کند
عید قربان.
♦ سید مجید موسوی





تیر غم آمد به قلب ما فرود
اشک چشمانم شده مانند رود
آسمان دل شده لبریز دود
از جفای دشمن پست وحسود

لعنت حق باد بر آل سعود

عید ما قربانگه خوبان شده
تا سما فریاد مظلومان شده
در میان بوستان طوفان شده
برگ یاس و یاسمن گشته کبود

لعنت حق باد بر آل سعود

از جفا دشت منا شد کربلا
العطش می رفت تا عرش خدا
آب را بستند قوم اشقیا
شرم دارد زین عمل گبر و جهود

لعنت حق باد بر آل سعود

قاری قران در آنجا کشته شد
رخت احرامی به خون آغشته شد
روی هم از کشته ها صد پشته شد
خنده آمد بر لب قوم یهود

لعنت حق باد بر آل سعود

ملک جم تحقیر شد از تازیان
گشته زخمی پیکر شیر ژیان
زین تجارت قسمت ما شد زیان
خشک گشته چشمه ی زاینده رود

لعنت حق باد بر آل سعود



در عزا شد بانوی ایران زمین
اشک می ریزد چو باران بر زمین
شوی خود از دست داد آن نازنین
نالہ دارد در قیام و در سجود

لعنت حق باد بر آل سعود

کعبه دارد بر تنش رخت سیاه
نالہ ی حیدر برون آمد ز چاه
شد کدر زین رنج و ماتم روی ماه
گفت جنت بهر آنان پر گشود.

لعنت حق باد بر آل سعود

آمد از فرزند زهرا این پیام
محو می سازم همه بود و نبود
روزتان را میکنم مانند شام
گر شود لازم بگیرم انتقام

لعنت حق باد بر آل سعود

♦ غلامرضا هاشمی





تمام ابرهای جهان می بارند

عام الحزن دیگری ست.

ابراهیم

با ردایی مشکی

به تسلیت «امین» می رود.

تمام ابرهای جهان

می بارند،

وقتی شُرطه ها

جسارت می کنند به پیراهن های سپید ...

و دخترکان جنگ

وصیت نامه می نویسند برای عروسك هاشان ...

عالی جناب ها

سیاهی دست های شان را

به گردو نسبت می دهند ...

عقاب ها

همین طور که در آسمان

مانور می دهند

حواس شان باشد

به زمینی که پُر است از تابوت ریش حنایی ها

که می خواستند دریایی را خاموش کنند.





روزی می رسد
که ما بال در بال کبوترها
به دیدار خورشید می رویم.
♦ معصومه سادات شاکری
۱- کبوتر در دین و هنر نماد صلح و آرامش است.



تو در زمان چه قدر رهایی که نیستی؟

تو در کجای حادثه‌هایی که نیستی
در گوشه‌ کدام خفایی که نیستی

ای حادثه، حماسه خونین دلان عشق
ای اتفاق ناب کجایی که نیستی؟

مهر سکوت بر لب دلخستگان توست
سرگرم با کدام صدایی که نیستی

یاران دعای چشم به راه تو اند و تو...
سرمست با کدام دعایی که نیستی

از نیل رد شدی و دل موجها گرفت
از نیل با شکوه و صفائی... که نیستی...

بعد از تو بیقرارترند عاشقان اگر
دلوایس همیشه مایی که نیستی

آرامش همیشگی مردمان شرق!
ای دفع سوء، حسن قضائی که نیستی



خاورمیانه با نفست داشت زندگی
خاورمیانه یعنی جایی که نیستی

بیروت بعدِ رفتنِ تو تا هنوز هم...
بارانی است مثل هوایی که نیستی

بیروت نه عروس که چشم انتظار توست
مدهوش از سوال و چرائی که نیستی

درمان شرق بودی و امید شیعیان
یادت همیشه هست، دوایی که نیستی

در لامکان عشقی و در قلب مؤمنان
تو در زمان چه قدر رهایی که نیستی

ما مانده ایم منتظر روزگار وصل
با عشق، غرقِ خاطره هایی که نیستی
♦ وحید طلعت





میعاد عشق

جان را فدای جانان در کوی دوست کردند
آری وفا به پیمان در کوی دوست کردند

میعاد عشق و ایمان بود و منای دیدار
خودراچه خوب مهمان درکوی دوست کردند

چندان به گرد خانه دنبال دوست گشتند
تا آنکه خویش قربان درکوی دوست کردند

سعی و صفایشان بود از خاک تا به افلاک
حجی که جان سپاران در کوی دوست کردند

هرچند رمی شیطان امر خدایشان بود
رسوا تبار شیطان در کوی دوست کردند

در شوق و التهاب حال و هوای میقات
کسب رضای جانان در کوی دوست کردند

درگیر و دار هستی شعرها سرودند
ترك سرای زندان در کوی دوست کردند



چون شعله سرکشیدند از طوف کعبه عشق
پروانه ها که طوفان در کوی دوست کردند

دیگر بهانه ای نیست بر فاسقان وهاب
هتک حرم چه آسان در کوی دوست کردند

آل سعود نسلی از تیره یهودند
ظاهر فسوق پنهان در کوی دوست کردند

زخم دل من و تو می جوشد از سقیفه
وقتی شکسته پیمان در کوی دوست کردند

آن یار دل شکسته زخمی تر از همیشه
زین آتشی که اینسان در کوی دوست کردند

♦ سید سعید خلیلی





طواف

بی قرارند آسمانی ها
می پرد سمت بی نشانی ها

در طواف تو چشم ها خیس اند
دسته هایی سپید از قوها

ناگزیر و غریب و سر گردان
لای دلشوره ها غمی پنهان

زائران خسته خسته می آیند
همه جا رد پای شیطان است

شیون و درد و مرگ بی هنگام
حاجیان شکفته در احرام

حادثه با خودش سر آورده
وکفن پوش نوحه ای تلخند

رقص تسبیح ورقص پیکرها
کعبه و قتلگاه اکبرها

سایه در سایه ی کبوترها
محرمان را کبود بنویسید

معبدی در کشاکش طوفان
شاهراه دسیسه ی شیطان

مکه دیگر مکان امنی نیست
منبری پله پله تا خورشید

واژه ها در تدارک عیدند
تا اله سحر نخواهند

سوره سوره ذبیح می آمد
وای اما ستاره ها دیشب

آن طرفتر خلیل و اسماعیل
روی دست برادرش هابیل

اینطرف هاجر از نفس افتاد
باز هم بی گناه جان داده ست



پشت پرچین آسمان لغزید
مرگ را ذره ذره می شد دید

سایه ی غم درازتر می شد
در مینا جانگدازتر می شد

نوبت غصه های آدم شد
ماه ذی الحجّه مان محرم شد

گر گرفته زمین به آتش و دود
کی میایی بیگانه ی موعود؟!

در نگاهم ستاره ای نا گاه
چشم ایبات من سیاهی رفت

هی خبر داغ و داغتر می شد
هر چه تصویر آه و شیون بود

اتفاق آمد و جگرها سوخت
کربلا در مینا رقم خورد و

بعد ده قرن گریه های مدام
همه ی چشمها به در ماندند
♦ سکینه سلمانی نژاد مهرآبادی





تن پوش سفید و... یادگارت این بود؟
عشق و هوس فصل بهارت این بود؟

با رخت عروسی ام عزا می گیرند
حاجی حاجی مکه؟ قرارت این بود؟

اما و اگر شد و نیامد پدرم
پایان سفر شد و نیامد پدرم

دیوار و در خانه چراغانی ماند
مفقود الاثر شد و نیامد پدرم

بعد از تو فضای خانه دلگیر شده
یک ماه شده رفتن تو! دیر شده

سوغاتی خوب سرفت کو بابا؟
چشمم به در حیا زنجیر شده

بغض چمدان و یک محل بی تابی
یک فاتحه خوان و یک محل بی تابی



چشمم به نگاه مادرم می افتد.....
غم‌های جهان و... یک محل بیتابی

به جانباز شهید داوود موسوی - شهید حادثه منا-

از خاطره‌های مین و جنگ آمده بود
آیینه‌ی سالهای سنگ، آمده بود

اینبار مسیر آسمانش حج شد
مردی که ازین زمین به تنگ آمده بود

♦ شبنم فرضی زاده





به خدا....

شب که وقت شد
و از پله ها بالا رفتند
خنده، گلی بود بر لب های مادرم
که از چشم هایش آب می خورد
پدر، که مدت ها به امشب فکر میکرد
فکر میکرد
به چشم ها چه باید گفت
که مرد باشند
به وقتی که دست هایش
مارا به خدا می سپارند

همیشه

دلتنگی تنگ ترین وقت جهان است

به ماه سپرده بودم
شبهها، بوسه هایم رابه آنها ابلاغ کند
وستاره ها
که باخبر بودند
چقدر برایم چشمک زدند
دل آدمی پای آدمی است



چقدر با آنها، در دلم طواف کردم در اتاقم
هر صبح که نسیم
از حوالی ایشان
عطر خدا را به خانه می آورد

حالا/بعد
شبی از شب هاست
ومن، دختری ست اندوهناک
پای پله های هواپیما

قدمهای مادرم
- که خنده گلی بود بر لبهایش -
چقدر مرا به آغوش اشک می کشاند
به گونه ها می گویم:
سفت باشید به وقت گریه
به چشم ها می گویم:
به شما هم میگویند مرد؟!!

ولی دلتنگی تنگ ترین وقت جهان است پدر!

حالا که ماه
در حیات خلوت آسمان کز کرده
وهیچ ستاره ای چشمک نمی زند

باید به نسیم بگویم
ابرهای جهان را خبر کند
لابد
تو جایی در سردخانه های سعودی
هنوز تشنه ای!
♦ شنم فرضی زاده





دل دلداده ها از کوی دلبر برنمیگردد
کسی که رفت قربان تو دیگر برنمیگردد

کسی که با چنین مرگی رسول رستگاری شد
به تقلید رسول از حج آخر برنمیگردد

خیام کربلا در مکه بر پا گشته و حاجی
اگر با پای دل رفته ست با سر برنمیگردد

عطش را برد از یاد و چنان غرق صفا شد که
به اسماعیل وحی آمد که هاجر برنمیگردد

به اسماعیل وحی آمد ذبیح الله خواهی شد
و حنجر ناامید از رقص خنجر برنمیگردد

همیشه میشود از آب زمزم دست شست اما
نگاه تشنه ها از آب کوثر برنمیگردد

نخستین اصل دستور زبان عشق در این است؛
که دیگر جمع وقتی شد مکسر برنمیگردد



علی در مرکز ثقل جهان در کعبه بوده است و
محیط دایره از دور حیدر برنمیگردد

دعای آخرش حتما شهادت بوده چون دیده
که دستی ناامید از پشت این در برنمیگردد

اگر هم قبله باز از مکه سمت قدس برگردد
دوباره دین همان دین است و باور برنمیگردد

نسیم لطف یار از زلف یارانش گذر کرده
مگر گل از مزیف باد پرپر برنمیگردد؟

مگر خورشید برگردد به مشرق، غیر از این باشد
کسی که در **مینا** مانده به مشعر برنمیگردد

کسی که دعوت الله را لیبیک میگوید
بدون پرچم الله اکبر برنمیگردد

در این حجی که مقبول است و این سعی که مشکور است
اگر دور خدا گردید دیگر برنمیگردد
♦ محمد زارعی





خصلت عشق

ناله نی ، غمین و جانکاه است
فوجی از لاله های سرخ و کبود
ای جماعت ، شهید آوردند
با ردایی سپید آوردند

دَه ، نَه ، صَد ، نَه ، هزار ، نه ، شاید...
شمع ، می فهمد این ضیافت را
رنگ در رنگ ، بال پروانه
اشک ، مَسَلَخ ، شراب ، پیمانہ

سیل سرخ گلوی اسماعیل
پُشته در پُشته ، روح ربّانی
رَجَم کرده ، سرابِ شیطان را
شده آیینہ ، عید قربان را

هُرم گرما ، عطش ، بیابان ، خون
حج ، حسین (ع) و منا و عاشورا
چَقَدَر این ، شبیه آن است و...
خصلتِ عشق ، بذل جان است و...

لحظه های رهایی است انگار
السَّلَامُ عَلَیکَ یا عَبَّاس (ع)
مرگِ شیرین ، دمی عنایت کن
مَشکِ چشم مرا اجابت کن

یا علی (ع) ، یا حسین (ع) و یا مهدی (عج)
مادر و قتلگاه و قصّه درد...
نَفْسِ آخر است و یا زهرا(س)
عطرِ یاس و غریبی و صحرا...

دشت ، فرش از شقایقِ زخمی است
شد زمین ، غرقِ زوزه ابلیس
داغِ ننگی به جان آلِ سعود
رَبِّ عَجَلٍ و لَیْکَ الموعود
♦ سمانه شاپوری





خنجر شوم قاتلان سریالی

این بار درفضای آسمان خانه ی تو
به پایکوبی بر تن معشوقانت
جام قساوت نوشید
منا هم

به کوچه های مکه که،
بر سر فرستاده ات سنگ زدند
به چاهی که،
حیدرت را به گریه درآن وادار کردند
به دری که،
بر پهلوی فاطمه کوبیدند
به گودالی که،
خون حسین را در آن شناور کردند
پیوست
♦ عصمت آتش بار





میان زمزمه های منایت

ندای مرگ را بر گلوگاه نفسهائیت
ساز کردند

این قوم، همیشه دست در دست شیطان
عفریته هایی بودند

که ساز مرگ برادر را

در پس پرده های خیانت ذهن مسمومشان
ساحرانه نقاشی می کردند.

♦ عصمت آتش بار





به جاهلیت عهد پدرانش برگشته
برادر میکشد
و خواهر را چونان سمیه
به صلیب صخره ی داغ میکشاند
ایا دوباره محمد می خواهد این قوم؟
♦ عصمت آتش بار





چندین هزار سال است که

خانه ی خدا

در سوگ مناجات تمام نشده ات

در به زنجیر نشستن شبنم های چشمانت

در پرپاشدن گلبرگ های عبادتت

سیاه پوش ماتم چنین روزی شده است

♦ عصمت آتش بار





در ده هزار خنجره لحن صدا یکی ست:
نفرین به بت پرستی مردم! خدا یکی ست

"انی مهاجر" سخن آخر تو بود
مقصداگر خداست فنا و بقا یکی ست

لیبک گو بسوی شهادت شتافتند
پیغام خون این همه حاجت روا یکی ست:

مهمان کشی ست شیوه مرسوم بزدلان
ظلمی که در مناست و در کربلا یکی ست

خونی که ریخته ست به ناحق به روی خاک
بن مایه تمامی این قصه ها یکی ست

با این که قرن‌هاست تفاوت میانشان
درسوگ هردو حادثه صاحب عزا یکی ست

♦ سیدعلیر ضاشفیعی





در آستان منا

غمی سترگ، سیه پوش کرده معبد جان را
غمی دوباره به هم ریخته زمین و زمان را

به هر طرف که نظر می کنم عزای عزیزی ست
بیا بیا که بگرییم داغهای گران را

دل، تجلی مهر محمد (ص) است ولیکن
چگونه شرح دهم کینه‌ی ابولهبان را

رژیم آل سعود است اینکه موعد میقات
به بی کفایتی اش تلخ کرده کام جهان را

رژیم آل سعود است اینکه موسم قربان
در آستان منا، ذبح کرده پیر و جوان را

مگر به حرمت خون مهاجران الی الله
رها کند دگر این بارگاه خلد مکان را

مگر که اهل یقین را به حال خود بگذارد
که قرنهاست فروخورده بغض های نهان را





به حیرتم که چرا در حریم امن الهی
نفس بریده ز حجاج و برگرفته امان را؟

کجاست ساقی کوثر، که بشنود دم آخر
حکایت عطش زائران و تشنه لبان را؟

کلیدداری کعبه، سزای ناخلفان نیست
به عاشقان بسپارید این بهشت و جنان را ...
♦ سارا جلواریان



ذبحی عظیم

گناهمان سنگ بود
که نباید می خورد
آن روز به شیطانی که دشداشه پوشیده بود
و با پفیه اش سنگ می گرفت
هرجای منا کسی به آسمان می رفت
برای شاهزاده دست می زد
برای قربانی بزرگش
سیاه
سفید
گوسفندانی از تمام دنیا
تا سر چاه ها به سلامت باشد
وقتی دلار می جوشند
شبهه ها پیسی دم می کنند
و در اخبار
غذای سگ رییس جمهور را
به خورد مردم می دهند
گناهمان کفنی بود
که برتن داشتیم
و داغی از سالهای دور این صحرا...





انتقام روزی در همین حوالی رخ می دهد
روزی که دشداشه ها کنار می روند
ستاره ای پیدا می شود
که سالهاست رد خون ها به او می رسد
آن روز اندازه تمام گوسفندها
آبش می دهند
تا در ذبحی عظیم
صبحی دلپذیر
جهان را در آغوش بگیرد
گناهمان سنگ بود...
♦ سید مجید موسوی



کبوترها به شب نرسیده
احرام می بندند
تا نماز صبحشان را
در بهشت اقامه کنند
این طرف
قاییل ها
دست در گردن خناس ها
عکسهای دونفره می گیرند
تیتیر می شوند روی روزنامه های باطله
تا تلوزیون ها
خون را به تمام
کابل های برق
مخابره کنند
حال جهان مساعد است
تنها
در بافه های دخترکان یمن
انگشتان مادرانشان
جا مانده
و اسم حاج حسین همسایه را
زیر نویس می کنند



خبرهای از همه جا بی خبر
تا ولیمه اش را
فرشته ها مهمان شوند
تا اعظم دختر بزرگش
شمعدانی های
ایوان را سیاه پوش کند
حال جهان مساعد است
تنها گاهی
ولیعهد صبحانه اش را
روبروی تیتروهای سیاه میل می کند
و سرزمینم برای حاجی هایی که بر نمی گردند
سیاه می پوشد

یک نفر
سیم خاردار بیندازد در حنجره ی خبرهای خونین

بی بی حجت قبول
♦ زهرا شرفی





سعی کردی تا خودت را وقف آن دنیا کنی
آسمان امشب زمینش را محیا کرده است
حجتان مقبول حاجی! رفته ای از بین ما
آتش شوق تو را این عشق زیبا کرده است

شهد شیرین شهادت روی لبهایت نشست
کعبه امشب اشک می ریزد برای مرگ تو
کاش می شد سیلی تقدیر را محکم کنی
تا بیچد توی دنیایم صدای مرگ تو

چشم مظلوم شما در پیشگاه نور حق
مادر آینه وار شعرهای من شده ست
بند بند آسمان چشم های من گریست
از فریب حيله ی این مردم بیمار پست

آسمان چشم من بوی تو را امشب گرفت
هان عجب باران نمی بارد کمی خالی شوم
من نمی خواهم شبیه مردمان بی حیا
آدمی از جنس سنگ و چوب و پوشالی شوم



جام بردار و بخند انسان که بارانی شوم
جام بردار این عطش بوی شهادت می دهد
جام بردار و بنوش از خلسه ی غم جرعه ای
این عطش شعر مرا با عشق عادت می دهد

پیکر بی جانت آمد ، شهر بوی غم گرفت
آسمان امشب برای سوز لپه‌هایت گریست
آسمان آرزوهایت شبی آوار شد
آنکه عشقت را ندارد توی قلبت مرد نیست

♦ سعید (قاسم) پورزال





حج ناتمام قبول

سلام بر قدم های باز مانده از راه
در تنگنای منا
سلام بر نفس های عطشان
از داغ کفر
سلام بر لیبک های تشنگی
ای قربانی حقیقت
که دست چهل و سیاهی تو را به خاک نشاند
و اجازه ندادی کسی به یاری تو بشتابد
و به تماشای تو ایستاد تا جان بدهی
تو با شهادت لیبک گفتی
حج ناتمام تو قبول
تو افشاگر بی عدالتی تاریخی
تو رسواگر بت ها و شیطانی
حج تو اصلا قبل از سفر قبول شده بود
ان هنگام که در خلوت شب
با خدای خود سخن گفتی
انگاه که چشم های ظاهربین در خواب در خواب بودند
تمام مخالفان و بدگویان را بخشیدی
حج تو ان هنگام قبول شد که
دلت را از وابستگی های دنیا پاک کردی



نه... نه...! تو زمینگیر نشدی
تو پرواز کردی
با زمزمه ی لیبیک
همراه با ملائک
بگذار بی خبران متعصب
یا دشمنان مغرض
اندیشه ات را تمسخر و سرزنش کنند و
بگویند: کعبه ات دختر همسایه است...
حرف هایی از جنس کفش های پاره
با بوی زباله
بی خبران نمی دانند
تو صدای فریاد و خشم همان دختر یتیم بودی
برای گوش های بیدادگران جهان
که خود را به ناشنیدن و نادیدن می زنند
قربانی مینا
مطمئن باش
انتقامت را خواهیم گرفت
با چنگ و مشت خود
من فرزند سرزمین غیرت و مقاومتم
ناخن های من
از تیشه ی فرهاد کاری تر است
حج ناتمام تو قبول
لیبیک... ای حقیقت روشن
♦ رومینا ترکمانی





رسید اسب سپیدی ولی سوار نداشت
خبر حوالی عید آمد و بهار نداشت

به خون خضاب شدن سرنوشت عاشق هاست
چنان که موج به جز ماهی دچار نداشت

کلید دار حرم از تبار شیطان بود
که غیر طایفه اش هیچ افتخار نداشت

برای کشتن گل ها دلیل می آورد
کسی که در سخنش برگی اعتبار نداشت

نشد که مرهم دردی شود که کاری هم
به جز شمردن این درد بی شمار نداشت

خبر رسید و هوا از گلاب پر شده بود
خبر رسید که گل طاقت فشار نداشت

♦ ساجده جبارپور





پر شده دنیایم از غمگین ترین ترتیل ها
حمد می خوانند هم تورات و هم انجیل ها

عید قربان را عزا کردند در کام همه
سوخت ابراهیم هم در داغ اسماعیل ها

عرش هم مثل حرم از غصه مشکی پوش شد
اشک می ریزند عزائیل و جبرائیل ها

کاش یک دسته ابابیل از مینا هم می گذشت
آب می بارید جای آتش سجیل ها

♦ طاهره خورشیدوند





طوفان جاهلیت

پر کرده است عطر گل لاله راه را
دارد نسیم، در دل خود سوز آه را

اسلام در مصیبت داغی عظیم سوخت
پوشیده است کعبه لباس سیاه را

تاریخ شاهد است دوباره یزیدیان
تکرار کرده اند غم قتلگاه را

طوفان جاهلیت طاغوت‌ها گرفت
جان هزار قاصدک بی گناه را

آل سعود رو به سقوط است و دست ما
خواهد شکست گردن آن پادشاه را

دنیا اسیر پنجه شب شد، خدا کند
روزی کنار کعبه ببینیم ماه را
♦ محمدحسین مهدویان





بلا بدور

طوفان رسیده حضرت دریا؟ بلا بدور
دل گیر میرسی بنظرها بلا بدور

شب پرسه می زند به خیالش ندیده ایم
او را کمین باغ تماشا؟ بلا بدور

فانوسهای گرم دعا را شکسته اند
درجاده های یخ زده حتی... بلا بدور

گم کرده اند راه خدا را چه بی نشان
سجاده های حوصله ی ما بلا بدور

این ابرهای تیره چرا دم نمی زند
از خشکسالی بد فردا؟، بلا بدور

کعبه دوباره از طپش ناگهان پر است
یعنی چه آمده سر دنیا؟ بلا بدور

-شرمنده ایم- و چشم به درگاه عاشقی
ای آسمان گناه زمین را.....، بلا بدور

طاقت بریده ایم فقط ختم مشود
این غائله به دست تو آقا بلا بدور
♦ شبنم فرضی زاده





راهی میان دریا

با رودخانه راهی دریا شدیم، شکر
قربانیان عشقِ نمیرا شدیم، شکر

توفیق دست ماهیِ ما را گرفته بود
از تُنگ تنگ واردیمها شدیم، شکر

ما بازمانده از سفرِ پرگشودگان
یک آن میانِ قافله پیدا شدیم، شکر

عهدی میان ما و شهیدان کربلاست
در موعد قرار محیا شدیم، شکر

دنیا برایمان قفسی بسته بال بود
کبوتران صحن تماشا شدیم، شکر

فانوس روشنی به دل تار شب دمید
در گرگ و میش، فاتح فردا شدیم، شکر

یک قطره تشنگی همه را مست کرد و دید
ما نیز همطریقت آن ها شدیم، شکر
♦ علی مردانی





عبور

می خواستم بگذرم از خود
گفتند دور تو باید گشت
تا دور شد
دور تو می گشتم
می گشتم
می گشتم
دور شدم از خود
اما اباهای اشرافی
و محاسن دست و پا گیر
با تکیه بر تفنگ های جدید
و بت های قدیمی
راه انسان را بسته بودند
ما از خود گذشته بودیم
دورتر که شدیم
پوتین های نظامی
فشنگ های ممنوعه
خلیفه های مصنوعی
ترکیب تازه ای از دین ساخته بودند
و به دنیای مومنین شلیک می کردند
سهم ما گلوله ای مشقی بود
که بر قلب های مان اثر نداشت
♦ مجتبی صفدری





عید

چه اسماعیل ها از عید قربان سردر آوردند
که از آن ها به خانه خاطراتی پرپر آوردند

عجب رسمی حسین بن علی در شهر ما انداخت
برای هر پدر چندین علی اکبر آوردند

توکل کرد ابراهیم و آتش در گلستان زد
و از ققنوس عاشق یک بغل خاکستر آوردند

توکل کرد ابراهیم و هاجرهای هر خانه
به استقبال اسماعیل ها چشم تر آوردند

توکل های ابراهیم چاقو را به رقص انداخت
و از یک شهر اسماعیل ، یک دامن پر آوردند

ستون خانه های شهر را یک سر قلم کردند
به جای هر ستون نعش شهیدی بی سر آوردند

چه ماهی از مدار روشن هر خانه پنهان شد
به جایش پاره های داغدار اخگر آوردند





عجب رسم حسین بن علی در شهرها انداخت
برای هر پدر چندین علی اکبر آوردند

چه می گویم که مردم شأن شاهنشاه خوبان را
پسر پشت پسر اسفند روی مجمر آوردند
♦ مجتبی صفدری



کاروان اندوه

مثل اسماعیل نه ... این امتحان تازه ای ست
عید قربان است اما داستان تازه ای ست

حاجیان مشتاق لبیک اند و در چشمان شان
سرخ‌ی خون غروب آسمان تازه ای ست

گر چه دارد این سفر با خود نشان روشنی
شوق در چشمان این دسته نشان تازه ای ست

دسته دسته بال می گیرند امشب زائران
قصه ی کوچ است اما با زبان تازه ای ست

مادرم - ایران من - داغ جوان بسیار دید
غربت امروز از داغ جوان تازه ای ست

در مسیر قصه ی این غصه ی غربت زده
میزبان تازه ای و میهمان تازه ای ست

در نگاه مردم امشب اشک ، اشک شوق نیست
گریه امروز ما رود روان تازه ای ست

اهل استقبال با اندوه راهی می شوند
کاروان برگشته اما کاروان تازه ای ست

♦ علی سلیمانی





ای کاروان گمشده در خاک! بر چشم تان غبار کشیدند
در انتظار قافله ی بعد ، ماندند و انتظار کشیدند

در سرزمین امن الهی ، آتش زدند خیمه ی حق را
از خانه ی خدا چه بگویم؟ هر گوشه اش حصار کشیدند

با بی کسی غریبه نبودیم ، آن جا که در بقیع همین ها
گرد مزار آینه هامان ، هی سیم خاردار کشیدند

عید است و ماجرا شده تکرار ، چون داستان میثم تمار
بر نخل های خشک بیابان ، یک سر طناب دار کشیدند

فریادشان به قدر سکوت است ، آل سعود آل سقوط است
این طایفه همان دم اول ، از بندگی کنار کشیدند

دل داده ی دو روز حیات اند ، مصداق بارز جمرات اند
این خیل بی خدای خرد کش ، از کعبه نیز کار کشیدند

در اشک های بدرقه ماندیم ، دادیم عکس حاجی خود را
نقاش های سنگ تراشی ، امروز بر مزار کشیدند

♦ علی سلیمانی





و باز کربلا...

شمرهایی دوباره آمده اند
خیمه هایی که باز تنها شد

باز خونی به آسمان پاشید
کربلایی دوباره برپا شد

جنگ اینبار فرق می کند و
راه بر هر چه عشق میبندند

سرشان را به نیزه ها زده اند
هلهله میکنند و میخندند

نیزه هاشان کمی عوض شده است
بمب شد اسم نیزه های جدید

زخم نه ذره ذره ات بکند
این شده رسم نیزه های جدید

مشک غیرت به دوشت... آمده اند
تا تورا بی هوا بیندازند

در مسیرت تورا شهید کنند
علم عشق را بیندازند



علم عشق، نه نمی افتد
اینچنین سرنوشت دنیا نیست

مشک خواهد رسید میبینید
چون که عباس قصه تنها نیست

آتشی که به جانتان افتاد
بر کسی اینچنین نمی افتد

علم از دستتان رها شده و
هیچ وقتی زمین نمی افتد

کربلایی دوباره می سازند
شمرهایی که یارشان شده است

راه بستن به روی حاجی ها
از همان روز کارشان شده است....

♦ سعید دشتی





خون نامه

وقت است بفشاریم بر کاغذ ، قلم ها را
بر دوش خود گیریم غمبادِ علم ها را

در جان عالم بار دیگر شوری افتاده
ای باد پاییزی خبر کن محتشم ها را

جمعی مسافر با گلوی تشنه جان دادند
از شعر بردارید نقل بیش و کم ها را

آن سو اگر شیطان به شیطان سنگ زد غم نیست
این سو خدا تشییع کرد این محترم ها را

اینجا تمام ناله ها شد " حَجَّکُمْ مقبول "
با "سعی مشکوری" که میزد طبل غم ها را

آل سعود است و هزاران حيله و نیرنگ
کو دادگاه عدل تا این متهم ها را ... !؟

بر قلب هاشان نیست حرفی کارگر، عمری
با نان مردم فربه کردند این شکم ها را





صد شکر مردم حق مطلب را ادا کردند
صد شکر محکم تر نهادند این قدم ها را

با پرچم حق خواهد آمد منجی موعود
آنروز بستانیم دادِ این ستم ها را
♦ سجاد سعیدنژاد



می نویسم جهالت و دستی، می نویسد هنوز پا بر جاست
زنده در گور کردنِ مظلوم، گوییا رسم و عادت این هاست

می نویسم غریبی و آهی، بر دل شعر می نشیند باز
کام خشکیده ی منا ای کاش، بارش ابر را ببیند باز

تشنه ی پول و بنده ی نان اند، این جماعت که خادم حرم اند
بی شک عمری ست این جماعت با، اهل کاخ سیاه هم قدم اند

میهمانان قلب ما امروز، دیگر هستند میهمان خدا
تا ابد جاری است در تاریخ، خون سرخ مهاجران خدا

چشمِ باران به راهِ حاجی ها، خیره مانده ست و سخت بی تاب است
این چه سِری است؟ این چه تقدیری ست؟ آخر هر مصیبتی آب است!

تشنگی و عطش عجین شده بود، با هوای محرم امسال
چقدر جان گداز و گویا بود، روضه های محرم امسال

می نویسم: عطش... حرارت... آب...، این مکان کربلاست یا مکه؟
می رسد آن زمان که می سازیم، حرمی از مدینه تا مکه...
♦ احسان نرگسی رضاپور





فریاد رسید بر غم گفت و شنود
هر راه بسوی زندگی ها، مسدود

خون جای تمام بغضها را پر کرد
لعنت به دل سنگی این آل سعود
♦ بهرام مژده‌ی





لرزش دستهایش بی معنی ست
حوله ها را یکی یکی تا کرد

انتظارش رسیده آخر خط
کارت پرواز را تماشا کرد

چمدانش کمی مردد بود
پابه پایش جلو نمی آمد

آخرین پله را که بالا رفت
حس سردی به سینه اش سر زد

پشت شیشه نگاه دخترکش
خیس باران نوبهاری بود

دل دلواپسش بهانه گرفت
سفرش عین بی قراری بود

آسمان بغض کرد پشت سرش
وقت رفتن خدا سلامش داد

بچه گنجشک کاج همسایه
آه سردی کشید در دل باد



می رود بعد سالها حسرت
دل به دریای حاجیان بزند

برسد تا به کعبه ی مقصود
بوسه بر نور بیکران بزند

نفسش تازه داشت گل می کرد
کعبه را بی قرار می بوسید

اشکهایش یکی یکی می ریخت
رخت احرام را که می پوشید

"التماس دعا"، فروان داشت
همه را یک به یک به یاد آورد

عرفه شست جان و روحش را
در **مینا** اتفاق غوغا کرد

تیتراهای خیرگزاریهها
از **مینا** داغ داغ می گفتند

شوک تمام قبیله را پر کرد
همه از اتفاق می گفتند

بر زمین زیر دست و پا بودند
روضه ی کربلا که یادت هست؟!

حاجیان تشنه تشنه جان دادند
قصه ی تشنه ها که یادت هست؟!

تا محرم نمانده راهی دور
باز امسال کربلا غوغا ست

در و دیوار شهر مشکی پوش
کربلا غصه دار حاجی هاست





اصلا امسال غربتی دارد
نوحه های تمام هیاتها

زودتر توی شهر بر پا شد
مجلس روضه و لباس عزا

اتفاق است و تلخ می افتد
انتظاری که آخرش این است

دخترش بغض کرده می گوید
حاجی این آمدن چه غمگین است

چمدانها دل پری دارند
بغضهاشان چقدر بارانی است

از سفر آمدند اما حیف
اصل سوغاتشان پریشانی است

♦ فریبا قیومی زاده





نشسته ایم پرستوی رفته باز بیاید
نوای خوش خبر از پرده‌ی حجاز بیاید

نسیم می‌وزد و قاصدک چه بی خبر از تو
چگونه شعر تر از طبع دل نواز بیاید

خوشا به سرو که هم قامت قیام تو باشد
خوشا به لاله که همواره در نماز بیاید

مباد این که به جای رسیدن گل مژده
خدا نکرده خبرهای جانگداز بیاید

شده است زمزمی از بغض، چشم منتظرانت
بگو که اشک یتیمان به پیشواز بیاید

بگو که کعبه سیه پوش و داغ دار غریبان
به سوگواری قربانیان راز بیاید

به گوش ابرهه فصل الخطاب ما فقط این است
بترس از این که جهانی به اعتراض بیاید

همیشه جامه‌ی احرام ما منادی صلح است
بترس، پرچم خونین به اهتزاز بیاید!

♦ علی اصغر شیری





کعبه ی عشق

خوشا به این رفتن، پاک و خالص و ساده
در اوج تنهایی استوار و افتاده

چقدر منتظر دیدنت شدم حاجی
دریغ، قاصدک از رفتنت خبر داده

به فوج تشنه لبان شاهزاده می خندید
در اوج گرما برف آمد و منا لرزید

تو زائری بودی که مهاجرت کردی
به سوی الله ات، عاشقانه، بی تردید

تمام طایفه گردت طواف می کردند
تمام ایران امروز، زائر دردند

تو آنچنان مهرت بر دل جهان افتاد
که شهر خاطره ها را پی تو می گردند

هنوز برق نگاهت چراغ خانه ی ماست
طنین لَبیکت تا ابد ترانه ی ماست



اگر چه پرچم "خوش، آمدی پدر" مشکى ست!
لباس احرامت پرچم زمانه ی ماست

شهید هستی و آنی که مرگ را لرزاند
حکایت "مهتر" را هنوز خواهی خواند

تو رزق می گیری عِنْدَ رَبِّكَ الْحَاجِی
هنوز کعبه ی عشقی، همیشه خواهی ماند...

♦ سروش شفیعیان





ما مدیونیم به دلواری ها

۱ تا «خُزاعه» ها صف کشیده اند،
عطر اسپندی در ایوان نمی پیچد
و خرزهره ها
ردیف نمی شوند در کوچه هامان.
رهایم نمی کند این دلهره،
که نکند پای ولیعهدها
به باغ مان برسد
و دختران گلچین
اندوه بچینند.
منا هم تاب ندارد
نکند ابلیس
نظر داشته باشد به کیوترانی
که سیاهی را سنگ می زنند.
در روزگاری که شامه ی صیادها
غزال ها را دنبال می کنند،
گلایبول ها
رنج می برند از روبان های مشکی ...
دیوارهایی بی پرچم سفید ...
درهایی که زنگ زده اند چشم انتظاری را ...
چراغی اگر روشن است
مدیون خداست.





۲ ما مدیونیم به «دلواری هایی»
که مواظبت می کنند از آشیان پرنده ها
تا خط بخورد خواب رنگین کرکس ها.
۳ مدیونیم به سینه سرخ هایی
که حتی نفس هاشان
تعویذی ست برای درخت ...
♦ معصومه سادات شاکری

- ۱- خُزاعه: قبیله ی عرب قحطانی، پرستنده ی بت های هبل و منات بودند. قبل از قریش کلیددار کعبه بودند. در سال ۸ق مسلمان شدند و در سال ۳۲ق به نبرد با امام علی (ع) برخاستند.
- ۲- رئیس علی دلواری: از مبارزان تنگستان. هشتاد سال پیش وقتی انگلیسی ها بوشهر را اشغال کرده بودند با جنگجویانش برای بیرون راندن آن ها همت گماشت و در این راه پرنده شد.
- ۳- منظور از سینه سرخ، جانبازان شیمیایی وطن هستند.



لک لیک ، خدایا دل پیغمبر (ص) ریخت
و چه حاجی شده آن حج که فقط پیکر ریخت

حرمه باز به پیکان بلا مگری کرد
کودکی کشته شد و قلب پدر مادر ریخت

مدتی هست که حاجی **منا** کرده سفر
دخترش خاک عزای پدرش بر سر ریخت

نانجیبی که فقط مدعی اسلام است
حیله ای کرد که اسلام ز صد باور ریخت

دین اسلام فقط رحمت و خوبی دارد
این بلا از قدم قافله ای کافر ریخت

هر که با عشق علی (ع) بین **منا** پرزده است
فاطمه (س) در دهندش جرعه ای از کوثر ریخت
♦ فاطمه رحیمی





آرزو مینا؛

سرزمین آرزوها
این روزها
آرزوی بزرگی دارد
او آرزو می کند
آنهایی که راه را بستند ،
آب را بستند ،
دیوار شدند
و نفس برینند
زودتر از زودتر
به پایان برسند.
♦ مرضیه احدی





عجیب

چه سازمان ملل بی تفاوتی
چه مدعیان حقوق بشر جنایتکاری
چه جهان ترسناکی
بیشتر از هزاران انسان
در زمانی که باید امن ترین زمان باشد
در مکانی که باید امن ترین مکان باشد
مظلومانه ، ناجونمردانه ،
غریبانه و عجیب
قدرت نفس کشیدن را از دست می دهند
و آن ها چه بی تفاوت هستند
و آن ها چه جنایت بزرگی می کنند
و ...
♦ مرضیه احدی





پس چه شد آن موج اقیانوسی موج ها؟
آن شنای دلخوشی در چشمه معراج ها

بر درختان همیشه سبز، غم خنجر زده
حس سبزی رفته از حال و هوای کاج ها

جز سیاهی نیست رنگ هر شب تن پوش شهر
چون نمی بافند چیزی غیر این نَساج ها

دارها روی زمین است و سران در آسمان
می روند از پیشمان منصورها... حلاج ها

شهر می پرسد چه شد؟ اما -دلیل محکمی!-
می رود سمت قضای غیب استنتاج ها

حج شکوه حجت حق است در صحرای حاج
سوختند اینجا ولی خُجاج را خُجاج ها
♦ مطهره عباسیان





سعیکم مشکورها جا ماند در شن زارها
حجکم مقبول را کنند از دیوارها

لحظه لحظه می رسد اخبار از اقصای دور
حاکمی از اخبار تلخ است آخرین آمارها

حرف بیداد است و این هم آخرین بیداد نیست
تا که جولان می دهد در عالم، استکبارها

شاعران هم پای زوار حرم، جان می دهند
پای درد ناشی از همدردی بسیارها

وقتی از مظلومیت حرفی می آید در میان
بیشتر حس می کنند آن را همین غمخوارها

درک حس مادران سوگوار و خواهران
درک حال کودکان تشنه ی دیدارها

درک حال بی قراری های سخت بیوگان
حس همدردی کنار دست اندرکارها...

دیگر از امروز حاجی ها به منزل می رسند...
می رسند اما توی تابوت خود... ناچارها
♦ مطهره عباسیان





برای مردم چشم انتظار گریه کنیم
به حال دخترک داغدار گریه کنیم

چه گفته اید چنین مستجاب الدعوه شدید
که تا همیشه و بی اختیار گریه کنیم

مقام حج و شهادت نصیبتان شده پس
عجیب نیست که با افتخار گریه کنیم

چنین که حج شما حجه الوداع شده ست
حقیقت است اگر زار زار گریه کنیم

بگو به آل سعودی که بی کفایتی اش
سبب شده است چنین بی قرار گریه کنیم

برادران کفن پوش حجتان مقبول
بگو برای کدامین مزار گریه کنیم؟

غم شهادتتان یا که داغ بر دلمان
برای این همه غم چندبار گریه کنیم؟
♦ مرضیه فرمانی





سکوت واژه ها

به بی تفاوتی مردمانی می اندیشم
در آنسوی مرزها
که پایان تاریخ نیست
برادرانم
خواهرانم
زنده زنده
می میرند
و تدبیر چیز خوبی است
وقتی تو
دستهایت به خون هزاران
برادر آلوده است
فرقی با دیوارهای مرگ نخواهی داشت
من خودم را نخواهم بخشید
جایی که یاریگری نیست
و من مبهوت گذشت لحظاتم
لحظه ای درنگ کافی است
که دستهایت
به خون فرزندی آلوده شود
من زیر خوارها ذهن مدفون می شوم





و دستهایم نیز
نایی برای نوشتن ندارد
نفس کم می آورم
اینجا واژه ها سکوت نمی کنند
♦ کاظم رستمی



قربانگاه

آغاز انقلاب تو را
در سرزمینی می بینم
که اکنون
قربانگاه هزاران مرد شریف
و مادرهایی پاکدامن است
وقتی آسمان دست سخاوتش را گره کند
کاری از پیش نخواهد برد
آسمان تو را به آغوش خواهد کشید
مابین ستاره هایی که تو را طواف می کنند
تو در سرزمینی محرم می شوی
که قربانی های تو
سر از پا نمی شناسند
برای دیداری که
مبهوت می شوند
من به سجده های تو
به رکوع های تو
مابین خیل حرامیان
ایمان دارم
و می دانم وقتی پلک می زنی
ستاره ها فرو می ریزند
♦ کاظم رستمی





چادرهای سوخته

شجاعت

همیشه از دستان تو آب می خورد
وقتی به احترام تو
همه ی قطرات روزه می گیرند
به حنجره هایی باندیش
که از حرارت
بی تاب آب می شوند
و گرما عجیب تو را خواهد گذاخت
دستانت را
لبهایی خشک بوسه خواهند زد
برای جرعه ای آب
که حرفی نیست
از خیل همه ی واژه هایی که
تو را می برند
به چادرهایی سوخته
که باید جهان را زیرو رو کرد
برای جرعه ای معرفت
نیست
کسی که تو را یاری کند
وقتی که سرهایتان
بالای نیزه ها طی طریق می کند
♦ کاظم رستمی





باید که برابر جنون بنشیند
از خانه برون رود، برون بنشیند

کافی ست که لب تر بکند رهبر ما
تا آل شما به خاک و خون بنشیند

داغی ست که تاابد به دل بنشیند
قومی سر جای خود خجل بنشیند

یک قطره ی اشک رهبر من کافی ست
تا آل سعود هم به گل بنشیند

بغضی ست که تا همیشه در راه گلوست
تا خانه ی دوست : "کعبه" در دست عدوست

تو آل سعودی و سکوتت یعنی
"از کوزه همان برون تراود که در اوست"

یک قافله یاس روسپید آوردند
دل های شکسته روز عید آوردند

رفتند به حج کربلا را دیدند
برخیز که از منا شهید آوردند

از کعبه و خانه ی خدا می آیند
با قلب شکسته از منا می آیند

آه... آن همه کاروان که باهم رفتند
امروز جدا... جدا... جدا می آیند



از من همه ی وجود من کاسته شد
فریاد تو در منا که برخاسته شد

امشب به مزار شهدا خواهم رفت
"گل بود به سبزه نیز آراسته شد"

بیتاب جنون بینهایت هستیم
مجموعه ی سرخی از حکایت هستیم

مامنظران انتقام قایم
از آل سعود بی کفایت هستیم

تولیت کعبه را به هرکس ندهید
هی فرصت پرواز به کرکس ندهید

در آتش آه دل من می سوزید
بابای مرا اگر به من پس ندهید

از یاد نمی برید نام ما را
چشمان شما اگر قیام ما را...

مهدی عج که بیاید از سفر، می گیرد
از آل سعود انتقام ما را

قومی که فقط به نفت خود مشغول است
در حادثه ی سرخ منا مسوول است

رفتند کبوتران و بر لب هامان
آوای غریب: "حجکم مقبول" است

خون دل ما ریخت به رمی جمرات
آن قدر که بند آمد راه عرفات

بر آل سعود بی کفایت لعنت!
بر آل محمد(ص) و محمد(ص) صلوات

♦ رضانیوکار





کرکس که نگهبان باغ باشد
عجیب نیست اگر
باد عطر اسفند ببرد و بوی کافور بیاورد
عجیب نیست آسمان پیشانی‌ها چین بردارد
کوه‌ها فرو شکنند و چشمه‌های غمگین
چوشیدن گیرند
کرکس که نگهبان باغ باشد
پرستوها در خون بی پناهی خویش می غلتند

و

انگورهای سیاه، نصیب شغال می شود
کرکس که نگهبان باغ باشد جوی‌های گوارا
می خشکند و می شوند گورهای جمعی
کرکس که نگهبان باغ باشد
شمیم گل و بوی مردار می پیچد در هم و می آزارد
مشام هم‌چینه‌ها را
ما
جنازه پرستوهایمان را
می خواهیم
♦ کامران بهرامی





هزاران دل که از یادت لبالب بود مدفون شد
سحرگاهی که عید آمد دل ایرانمان خون شد

هوا سنگین شد و تن ها چو گل بر خاک تیدار است
به عمق تن به تن انسان مینا در زیر آوار است

هزاران لاله پرپر چو عطشان و کبود آمد
هزاران لعنت از مردم بر آن آل سعود آمد

از آن داغ این دل پر خون چو دشت لاله ها گشته
مینا در عید قربانش زمین کربلا گشته

ز پا نشیند اسلامی که خونها در مینا داده
که درس حق و آزادی شهید کربلا داده
♦ مهسا برناکی





مهمان کشی

گفتند این جا قطعه ای از آسمان است
هر کس قدم بگذارد این جا، در امان است

جا پای اسحاق است و ابراهیم و آدم
یعنی که این جا خانه ی پیغمبران است

رد می شده از هر گذرگاهش امینی
هر کوچه اش یاد آور صد داستان است

با اشتیاق آهنگ این جا کرده بودید
این خانه را گفتند از آن لامکان است

با اعتماد احرام را بستید، یعنی
وقت براءت جستن از اهریمنان است

قصد مینا کردید در آن روز، اما
غافل از این که طرح شومی در میان است

از هر طرف راه نفس ها را گرفتند
با خود نگفتند این جماعت میهمان است



بالا زدند از کینه آنگاه آستین را
آن آستینی که در آن شیطان نهان است

[حتّی تهمتَن جان نخواهد برد بیرون
وقتی شغاد، این نابردار، میزبان است]

دنیا، از این ها میهمان کش تر ندیده ست
این شیوه ی اجدادی این خاندان است

مهمان کشی آیین این قوم است انگار
نامردی از آغاز، کار این جهان است

لب تشنه جان دادید در دستان خورشید
مرگی چنین، افتادن يك کهکشانش است!

بد جور آتش در دل این باغ افتاد
بر شانه ی ایران من داغی گران است!

در قتل عام یاس ها، آن هم در این فصل،
من حتم دارم پای شیطان در میان است!
♦ خدابخش صفادل





یا الله...

صبحی که به چشم تو رسد شب شدنی نیست
توصیف تو کاری است که اغلب شدنی نیست

صحرای منا کرب و بلا گشته، میندار
این قافله در راه تو «شوزب» شدنی نیست

لب را ز سخن دوخته حاجی که بگوید
در عشق ادا کردن مطلب شدنی نیست

صبری که نداریم به لب آمده اما
صبر تو شگفتا که لبالب شدنی نیست

گفتی حرم ات خانه ی امن است و نگفتی
دل کندن از این معرکه یا رب شدنی نیست؟

لطفی بکن ای حضرتِ معبود که این شعر
بی اذن تو انگار مرتّب شدنی نیست
♦ زهرا شعبانی





بگذار که در طالع ما غم بنویسند
ما را همه سرگشته ی عالم بنویسند

بگذار که این لشکر دلسوختگان را
با عشق تو در خط مقدم بنویسند
یکباره اگر سوخته ایم از تب این داغ
بگذار که این طایفه کم کم بنویسند

بگذار از این پس همه جا نام علی (ع) را
بر هر علم و بیرق و پرچم بنویسند

ذی الحجّه به ما خط شهادت نوشتند
بگذار که در ماه محرم بنویسند...
♦ زهرا شعبانی





هرچند که در خرمن یاران شرر افتاد تا از شب بی حوصله فکر سحر افتاد
در قسمت ما قرعه به خون جگر افتاد ای کوفه نشینان که به ماتان نظر افتاد

«با آل علی هر که در افتاد ورافتاد»

بر روی لب ماست هزارن گل تکبیر خون است که از چشمه ی دل هاست سرازیر
هیبهات! بترسید از این آه نفسگیر آینده ی تاریک شما در خطر افتاد!

«با آل علی هر که در افتاد ورافتاد»

کشتید و نکردید به آئینه نگاهی اما به خدا در نظر عدل الهی
حتی نشود سوزن گم در تل کاهی بارود روان کی و کجا سنگ در افتاد

«با آل علی هر که در افتاد ورافتاد»

در سینه ی ما شعله کشیده ست زبانه ای قوم شما را چه به تولیت خانه
آن روی شما را که نشان داده زمانه آوازه ی بدنمی تان هرگذر افتاد!

«با آل علی هر که در افتاد ورافتاد»

ما را یکشید و بنویسید به ما چه ما هیچ ولی آن همه حجاج منا چه
ما وارث قرآن حسینیم... شما چه؟ دیدید زدستان شما هم سپر افتاد

«با آل علی هر که در افتاد ورافتاد»



مرداب شما میاید از این رود بترسید حجت! سخن رهبر ما بود ، بترسید
نزدیک شده جمعه ی موعود... بترسید اشکی اگر از گوشه ی چشمان تر افتاد

«با آل علی هر که در افتاد ورافتاد»

ما اهل جماران خمینیم ببینید تا کربلا پای حسینیم ببینید
ما ساکن بین الحرمینیم ببینید از بال شما بی صفتان شاهپر افتاد

«با آل علی هر که در افتاد ورافتاد»

یک قافله ی تشنه که تا کربلا رفت یک فوج کبوتر که به دیدار خدا رفت
یک رود سراسیمه که از راه مینا رفت در سلسله ی آل سعود این خبر افتاد:

«با آل علی هر که در افتاد ورافتاد»

امروز که مهمان عزیز شهید ایید یاران حسینید که در کربلا ایید
«ای قوم به حج رفته کجایید؟ کجایید؟» از نور شما آینه ای در سحر افتاد

«با آل علی هر که در افتاد ورافتاد»

♦ شایان سیرتی





وسط ازدحام جمعیت
داد زد یا حسین مشتاقم

بدنش سرد شد همان لحظه
من ولی بین جمعیت داغم

وسط ازدحام جمعیت
رفته ام در نخ هواپیما

آن که رفته ست در نخ صنعا
آب می ریخت کاش روی منا

تازه برگشته بودم از جمرات
چشم دجال کور شد با سنگ

مثل یک مار زخم خورده شده
راه بسته ست و آمده ست به جنگ



"میهمان چشم ماست"، در اعراب
اینچنین بوده رسم مهمانی

هرچه در خانه بوده از احشام
پای او می شده ست قربانی

راه را بسته اند از دو طرف
باز آل یهود و آل سعود

قدس تا مکه را گرفتند و
هیچ راهی به جز عروج نبود

پیشواز محرم آمده بود
عطشی که به دشت مهمان بود

ظهر روز دهم نبود ولی
ده ذی الحججه بود، قربان بود

تنگ شد عرصه بر من و دیدم
پیش رو اندکی ز داغت را

به خدا گفته ای رضا برضاک
و نشان دادی اشتیاق را





حاجیان دسته ای ز گیسویت
از منا سوی کربلا رفتیم

ناگهان جمعیت پریشان شد
مو به مو روی نیزه ها رفتیم

چندساعت گذشته بود ولی
پیکر ما کف خیابان بود

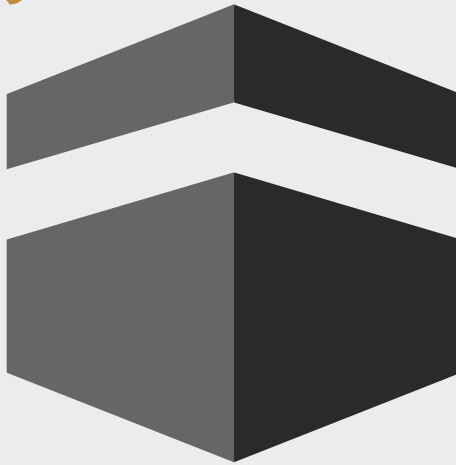
جان فدای کسی که پیکر او
روزها زینت بیابان بود

وسط ازدحام جمعیت
ناگهان یافتم حضور تو را

سرم افتاد روی دامانت
آمدی "یابن مکّه و منا"
♦ محمدصادق میرصالحیان



گزارش تصویری



آیین یادبود و بزرگداشت قربانیان فاجعه ی منا



▲ دکتر مجید سرسنگی، معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران



▲ احسان محمدی، دبیر کانون مطالعات بین المللی و فرهنگی دانشجویان دانشگاه تهران و دبیر آیین



▲ دکتر محمود صلاحی، مشاور شهردار تهران، رئیس هیئت مدیره و رئیس سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران



▲ دکتر سید ضیا هاشمی، معاون فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



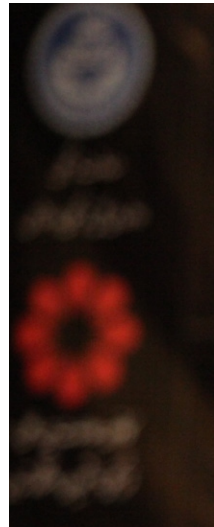
▲ حجت الاسلام و المسلمین دکتر طه مرقاتی، معاون توسعه مدیریت و منابع حوزه ی نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت



▲ قاسم صرافان، شاعر



▲ میهمانان ویژه ی آیین



▲ مهندس محمد هادی عسگری، مدیرکل فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران
و محمد کاسیم، رایزن دوم و کنسول سفارت جمهوری فدرال نیجریه در تهران



▲ سیامک رجاور، شاعر



▲ نفیسه السادات موسوی، شاعر



آیین رونمایی از کتاب مجموعه ی اشعار «درسوگ منا»



▲ نمایی از تالار امیرکبیر معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران، محل برگزاری آیین



▲ حجت الاسلام و المسلمین سید علی قاضی عسگر، نماینده ی ولی فقیه در امور حج و زیارت و سرپرست حجاج ایرانی



▲ رونمایی از کتاب مجموعه ی اشعار «در سوگ مینا»





▲ مجید سرسنکی، معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران



▲ شاعر



▲ حامد عسگری، شاعر



▲ از راست به چپ: حجت الاسلام و المسلمین دکتر طه مرقاتی، معاون توسعه مدیریت و منابع حوزه ی نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، حجت الاسلام و المسلمین سید علی قاضی عسگر، نماینده ی ولی فقیه در امور حج و زیارت و سرپرست حجاج ایرانی، دکتر مجید سرسنگی، معاون فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران، حمید محمدی، معاون حج و زیارت سازمان حج و زیارت



▲ شاعر



▲ شاعر

